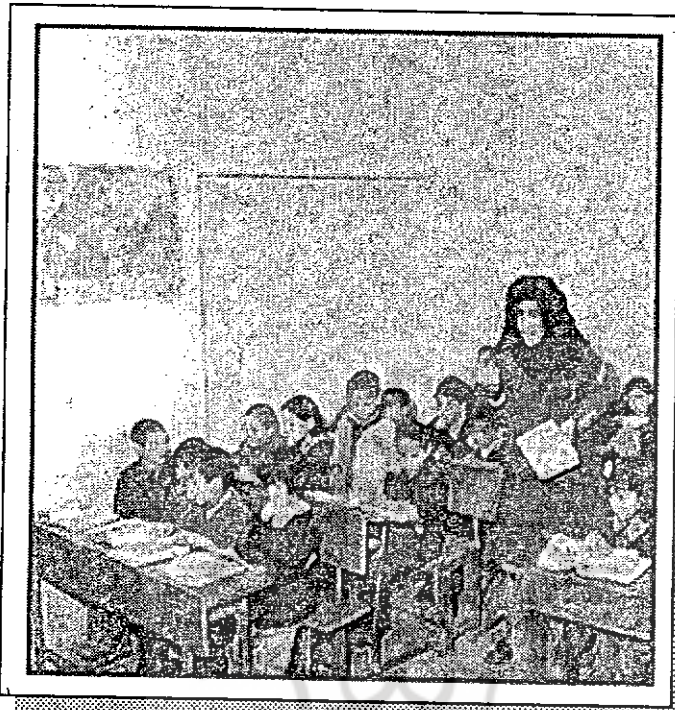


ریشه‌های بحران مزمن در آموزش و پرورش

نوشته دکتر انور خامه‌ای

نظام آموزشی ما گرفتار بحرانی بنیادی و مزمن است که حل و رفع آن برای وضع حال و آینده نسل جوان ما حیاتی است. کوشش‌هایی که در بیست سال گذشته برای حل این مشکل و رفع این بحران شده و «نوآوری‌هایی» که در نظام آموزش ما، چه به طور تدریجی (مانند تغییرات و اصلاحات کتابهای درسی) و چه به طور ضربتی (مانند تبدیل نظام قدیم به نظام جدید)، صورت گرفته فایده‌ای نداشته و راه به جایی نبرده است، حتی در مواردی بر شدت بحران مزبور افزوده است. این واقعیتی است که حتی مسؤولان و برنامه‌ریزان آموزش و پرورش ما کم و بیش به آن اذعان دارند، چون هم اکنون گفتگوی این است که نظام جدید، نیز نه تنها مشکلی را رفع نکرده است، بلکه به نوبه خود مشکل‌های تازه‌ای نیز آفریده است!

نگاهی به حوادثی که در دو ماه اخیر در این زمینه روی داده است، این واقعیت را آشکار می‌سازد. ما فقط نظری گذرا به چند نمونه برجسته از این حوادث می‌افکنیم و سپس به راه‌حل‌هایی که مسؤولان آموزش برای حل بحران بنیادی مزبور اندیشیده‌اند می‌پردازیم. نمونه اول اعتراض عمومی دانش‌آموزان سال سوم نظام جدید به سؤالات بعضی از درس‌ها به ویژه درس فیزیک و تجمع معترضان آن‌ها در برابر ادارات آموزش مناطق تهران و شهرستان‌ها بود. دانش‌آموزان معترض که خواستار لغو این آزمون و تجدید آن بودند چه دلیلی بر اعتراض خود داشتند؟ یکی از اینان می‌گوید: «تهیه سؤالات ناهماهنگ با سطح مدارس و سطح علمی دانش‌آموزان و نیز ناهماهنگی سؤالات با میزان فکربری امتحانات در سال‌های گذشته (با توجه به سه ماه آموزشی برای مطالعه کتاب) موجب شد اکثر دانش‌آموزان با ورقه‌های سفید جلسه امتحان را ترک کنند.»^(۱) دانش‌آموز دیگری اظهار می‌دارد: «درحالی که بسیاری از معلمان حتی قادر به انتقال مفاهیم علمی کتاب‌های درسی در همان سطح نیستند، تهیه سؤالات درس فیزیک ۴ خارج از سطح کتاب باید دلیلی غیر معمولی داشته باشد.»^(۲) یعنی، به



از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه آنچه به کودکان، نوجوانان و جوانان ما آموزش داده می‌شود فقط مشتی محفوظات است و بس.

عقیده این دانش‌آموز، هدف مردود ساختن حداکثر دانش‌آموزان بوده است.

مسؤولان آموزش و پرورش به جای این که پاسخ قانع‌کننده‌ای به این اعتراض بدهند یا به سکوت می‌گذرانند و یا به دلایلی متشبث می‌شوند که بیشتر بر اتهام و پیچیدگی امر می‌افزاید! مثلاً معاون آموزشی وزارت آموزش و پرورش در مصاحبه‌ای با شبکه ۵ سیمای جمهوری اسلامی مدعی است «سؤالات این آزمون قالب جدیدی از طرح پرسش بوده است.»^(۳) یا اینکه «سؤالات امتحان فیزیک را دو طراح سؤال تنظیم کرده بودند.»^(۴) در این صورت می‌توان پرسید درجه همگرایی این دو طراح و روش برخورد آن‌ها با مسائل فیزیک چه اندازه بوده است؟ آیا رقابت و خودنمایی میان آن‌ها وجود نداشته است؟ آیا متحداً سؤالات را طرح کرده‌اند یا جداگانه؟ یعنی اول یکی سؤالی طرح کرده بعد دومی در بازنگری شکل آن را تغییر داده یا چیزی بر آن افزوده است. در هر صورت این دوگانگی بر پیچیدگی

سؤالات افزوده و به زبان دانش‌آموزان تمام شده است. به هر حال جای شکرش باقی است که اولیای وزارت آموزش و پرورش پس از چند روز تردید سرانجام به حرف حق دانش‌آموزان پی برده و دستور تجدید آزمون را صادر کردند. گرچه در این میان یک ماه وقت دانش‌آموزان تلف شده و مطالعه مجددی در گرمای تابستان بر آن‌ها تحمیل شده است.

نمونه دوم

آشوبی است که بر سر ثبت نام دانش‌آموزان در بعضی مدارس ویژه

در گرفته و چون تشخیص این مدارس از مدرسه‌های معمولی «شفاف» نبوده تشویش اذهان همه دانش‌آموزان و اولیای آن‌ها را فراهم آورده است. همه به خاطر دارند که آقای مظفر ضمن معرفی دولت آقای خاتمی به مجلس محور اصلی برنامه‌های آموزشی خود را از میان برداشتن چندگانگی در میان مدارس و یکسان کردن همه مدارسها ذکر کردند که مورد تأیید نمایندگان قرار گرفت. بعد هم در آغاز وزارت خود قول دادند «مدرسه‌های نمونه مردمی» را بلافاصله حذف کنند و برای یکسان کردن مدارس اختصاصی دیگر نیز هرچه زودتر اقدام کنند. ما نمی‌دانیم در دو سال تحصیلی (۷۷-۱۳۷۶ و ۷۸-۱۳۷۷) که ایشان وزیر بوده‌اند چه اقدامی در این جهت انجام گرفته است؟! اما به تازگی شورای عالی آموزش و پرورش تصمیماتی گرفته است که نه تنها مابین وعده‌ها و برنامه‌های مذکور بوده بلکه موجب آشوب و تشویش‌هایی که در پیش گفتیم شده است. براساس مصوبه مزبور «ادامه تحصیل

دانش آموزان در مدارس استعداد‌های درخشان در صورتی امکان پذیر است که آن‌ها بتوانند در امتحان پایانی معدل ۱۴ و بالاتر را کسب کنند. نمره امتحان نوبت دوم این دسته از دانش آموزان (بدون ضریب) نباید کمتر از ۱۲ باشد. دانش آموزی که موفق به اخذ حداقل معدل ۱۴ در امتحان پایانی شود ولی در یک درس نمره کمتر از ۱۲ داشته باشد، مشروط شناخته شده و باید شهریور ماه در امتحان آن درس شرکت کند تا با کسب نمره ۱۲ بتواند در آموزشگاه‌های استعداد‌های درخشان ادامه تحصیل دهد. پس از برگزاری آزمون شهریورماه دانش آموزی که معدل وی حداقل ۱۵ باشد می‌تواند در یک درس نمره بین ۱۰ تا ۱۲ داشته باشد و اگر معدل وی ۱۷ باشد مجاز خواهد بود در دو درس به استثنای املا، انشا و قرأت و دستور زبان فارسی نمره ۱۰ تا ۱۲ داشته باشد.»^(۵)

واقعاً آدم مات و متحیر می‌ماند که این اعضای شورای عالی آموزش و پرورش چقدر باید متحیر و ملانقطی باشند که معیار تشخیص استعداد‌های درخشان نسل جوان ما را اینگونه در قفس نمره‌های ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ کدایی محبوس و محدود کرده باشند؟! همه می‌دانیم که این نمره‌ها به ویژه در آزمون‌های کتبی و تستی چگونه به دست می‌آید و چه عواملی در کم یا زیادی آن‌ها دخالت دارد. کیست که نداند بیش از همه چیز تقلب و زرنگی در گرفتن این نمره‌ها دخالت دارد، تقلب‌های گوناگون، فردی، جمعی، ارتباطی، پنهان کردن نت در مخفی‌ترین نقاط بدن، یا نوشتن آن روی دست و پا و جاهای دیگر و غیره. اگر همه این تقلب‌ها را هم منتفی بدانیم، گرفتن نمره بالا فقط نشانه خوب از برداشتن درس‌ها، تعریف‌ها، فرمول‌ها و جواب تست‌هایی است که در کلاس آموخته‌اند و این را از دو طریق ممکن است دانش آموز تحصیل کرده باشد. یا از طریق حافظه قوی ذاتی و فطری و یا از راه زیاد خواندن و حفظ کردن یعنی به اصطلاح خود دانش آموزان «خرخوانی»! به هر حال به هیچ‌وجه دال برداشتن نبوغ و استعداد‌های درخشان نیست، مگر قوت حافظه یعنی همان کاری که نوار ضبط و صفحه گرامافون می‌کنند. لازمه استعداد درخشان، قدرت تعقل، استنباط، نوآوری، نقادی و ابتکار است. خصائلی که متأسفانه در نظام‌های آموزشی ما همیشه سرکوب و پایمال شده است و می‌شود.

آقای وزیر، آقایان اعضای شورای آموزش و پرورش، شما می‌خواهید با محاسبه نمرات ۱۴ و ۱۲ در «آموزشگاه‌های استعداد‌های

آدم متحیر می‌ماند که

اعضای شورای عالی

آموزش و پرورش چقدر

باید ملانقطی باشند که

معیار تشخیص

استعدادهای نسل جوان

ما را در قفس «نمره‌ها»

محبوس کنند.

دانشجویان بشنویم. یکی از دانشجویان خواسته‌هایشان را این گونه شرح می‌دهد: «مگر خواست یک دانشجو که یک خوابگاه متناسب با شأن دانشجو، استاد تحصیلکرده و کلاس خوب است؛ خواستی سیاسی است که می‌گویند شما اخلال‌گرید و در نماز جمعه ما را متهم می‌کنند. آیا طرح حداقل خواست یک دانشجو کاری سیاسی است؟!»^(۶) دانشجوی دیگری می‌گوید: «امروز در دانشگاه آزاد اسلامی وقتی که می‌گوییم فردی را که به عنوان استاد دعوت کرده‌اید اصلاً سواد این کار را ندارد به ما پاسخ می‌دهند که ۵۰ هزار تومان شهریه داده‌اید، این استاد برای همان ۵۰ هزار تومان شهریه است. ۵۰ هزار تومان دیگر بدهید استاد خوب بیایم. حداقل ۶۰ دانشجو را در یک کلاس مخروبه جمع می‌کنند و هنگامی که اعتراض می‌کنیم می‌گویند این شرایط متناسب با ۵۰ هزار تومان شهریه شما تدارک دیده شده است.»^(۷)

از قدیم گفته‌اند: «بله دیگ، بله چغندر». این دانشگاه شایسته همان دبیرستانهاست. آن آقا پسرها و نازلی دخترهایی که استعداد درخشانان ثابت شده است، در همان آموزشگاه‌های ویژه استعداد‌هایشان را درخشانتر می‌کنند و با معدل‌های ۱۵ و ۱۷ و بیشتر وارد دانشگاه‌های دولتی درجه یک می‌شوند و پس از آن‌که به اخذ لیسانس بسیار درخشان نائل شدند به خرج دولت عازم دانشگاه‌های اروپا و آمریکا می‌شوند تا نبوغ و استعداد ایرانی را به تمام جهانیان نشان دهند. آن‌ها که استعداد درخشان نداشته‌اند باید در دبیرستانهای غیرانتفاعی درس بخوانند و در دانشگاه آزاد اسلامی ۵۰ هزار تومانی زیر دست معلمان درجه ۳ درس بخوانند که ضمن سه شیفت درس دادن، نه حوصله آماده کردن خود را برای درس دادن دارند و نه وقت سر و کله زدن با دانشجوها را.

سخنان گهربار!

اکنون ببینیم مسؤولان و برنامه‌ریزان وزارت آموزش و پرورش این بحران را چگونه تحلیل می‌کنند، ریشه مشکلات را درجه عواملی می‌یابند و برای رفع آن‌ها چه فکری کرده‌اند و چه طرح نوی در نظر گرفته‌اند. نمی‌توان انکار کرد که آنان از مسؤولیت عظیم خود غافل نمانده و اقدام‌هایی را انجام داده‌اند. منجمه یک «گردهمایی از مسؤولان پرورشی سراسر کشور» در اردوگاه شهید باهنر تهران ترتیب داده‌اند که طی آن ۴۰۰ نفر از معاونان پرورشی استان‌ها به

درخشان» تان نابغه تربیت کنید و دانشمندان و علمای بزرگ تحویل جامعه بدهید! آیا هیچ از خود پرسیده‌اید کدام یک از علما و مشاهیر علم و ادب ما از طریق نمره گرفتن به این مقام رسیده‌اند؟ آیا ابوعلی سینا از استادش نمره ۱۷ گرفته بود، یا زکریای رازی، یا ابوریحان بیرونی، یا خیام، یا خوارزمی؟! نمره ۲۰ صدرالمناهلین را چه کسی به او داده بود و در کدام «آموزشگاه استعداد درخشان» علم و فلسفه آموخته بود؟! نه آقایان، این قبیل آموزشگاه‌های شما هم مانند «مدارس نمونه مردمی» تان جز برای جدا کردن فرزندان طبقات پولدار و بانفوذ، یا به اصطلاح خودتان «خودی‌ها» از فرزندان «غیرخودی‌ها»، یعنی توده مردم چیز دیگری نیست و حتی لیاقت این که کادر مناسبی برای سیاست مردان آینده این نظام تربیت کند، ندارد.

و این هم از دانشگاه آزاد

از مطلب دورافتادیم. می‌خواستیم نشان دهیم که در درون نظام اقدام‌های بی‌جایی صورت می‌گیرد که موجب تنش و آشوب در میان مردم می‌شود که به زیان دولت است. یک نمونه دیگر از این دست حوادث بگوییم و بگذریم. این یکی گرچه مستقیماً مربوط به آموزش نیست لیکن ریشه آن از آنجا نشأت می‌گیرد. موضوع تجمع دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی و اعتراض به وضع درس و سکنا بی خودشان است که از سوی نیروی انتظامی متفرق شدند. بهتر است ماجرا را از زبان خود

مدت سه روز به کنکاش پرداخته‌اند تا توده انبوه دانش‌ها و تجربه‌های خود را روی هم ریخته و مشکلات عظیمی را که در پیش‌گفتیم از پیش پای بردارند. همزمان با آن انجمن‌های اسلامی معلمان نیز یک گردهمایی با حضور آقای مظفر وزیر آموزش و پرورش و حجت‌الاسلام علی اکبر محتشمی مشاور رئیس‌جمهور، تشکیل داده‌اند تا مشکلات جوانان، یعنی دانش‌آموزان و دانشجویان را رفع کنند و از انحراف آنان جلوگیری کنند. متأسفانه تا این تاریخ که این قلم بر روی کاغذ حرکت می‌کند هنوز اثری از تصمیمات معجزه آسای این گردهمایی تاریخی به اطلاع عموم نرسیده است تا بشارتی برای خوانندگان گرامی ما باشد. اما گوشه‌هایی از سخنان گهرباری که سخنرانان این گردهمایی‌ها بیان کرده‌اند در مطبوعات منتشر شده که شایان بررسی بسیار و توجه فراوان است.

در گردهمایی مسؤولان پرورشی آقای مظفر فرموده‌اند: «سازمان یونسکو چهارراه کار اجرایی را برای آموزش و پرورش در سطح جهان نشان داده که عبارت است از تربیت نیروی انسانی برای رسیدن به توسعه پایدار، بررسی قابلیت نظام‌های آموزشی در همگامی با گرایش‌ها و تحولات تازه در جامعه، سیاست تمرکززدایی و واگذاری اختیارات به مردم در زمینه تعلیم و تربیت، و ترویج ارزش‌های انسانی» (۸) آقای مظفر پس از موشکافی در این راه کارها به این نتیجه می‌رسد که «برای دست‌رسی به این راه کارها تحقق چهار هدف الزامی است. این هدف‌ها آموختن برای دانستن، آموختن برای زیستن، آموختن برای همزیستی و آموختن برای عمل کردن است... در نظام آموزشی ما چنین تلقی شده که آموختن فقط برای دانستن است، یعنی نگهداری اطلاعات در ذهن دانش‌آموز، و این کار به عنوان هدف نهایی در آموزش پذیرفتنی نیست. حداقل مزیت این دستورالعمل یونسکو این است که می‌آموزد آموزش هنگامی که بر چهار محور و برای تحقق چهار هدف دانستن، زیستن، همزیستی و عمل کردن استوار باشد مفید خواهد بود» (۹)

در صحت این گفتار حکیمانه جای هیچ شک و تردید نیست. آنچه تردیدپذیر است این است که کی و چگونه این زنگوله را به گردن گریه خواهد بست؟! آیا آن معلمانی که به گفته آقای محتشمی «متحجر، خشک و واپس‌گرا، چنان برخوردار خشک مقدس‌مآبانه و خوارجی با دانش‌آموزان دارند که دانش‌آموز را از دین و اسلام و قرآن زده می‌کنند» (۱۱) باید هدف

دانش آموزانی که
«استعداد درخشان»
نداشته باشند باید در
دبیرستان‌های
غیرانتفاعی و دانشگاه
آزاد ۵۰ هزار تومانی،
زیر دست معلمان درجه
۳ درس بخوانند.

آموختن برای همزیستی را به دانش‌آموزان بیاموزند؟! یا آن اعضای محترم شورای عالی آموزش و پرورش با معیار معدل‌ها و نمرات ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ خودزیستن و عمل کردن را به دانش‌آموزان خواهند آموخت؟! اما آنچه در این سخنرانی از همه جالب‌تر است جنبه کاملاً پراگماتیک و «این جهانی» آن یا به اصطلاح آقای مظفر «سکولار» است. این راه کارها و هدف‌های چهارگانه، همه مربوط به بهتر زندگی کردن و رفاه و رشد و شادکامی بیشتر در این دنیای پر آشوب و وانقسای کنونی است. یونسکو نه به آخرت، و اینکه به جهنم می‌رویم یا به بهشت کار دارد و نه در این دنیا با سیاست و ایدئولوژی‌ها و منافعی که منشاء کشمکش‌های سیاسی است پیوندی دارد. یونسکو «جنگ هفتاد و دو ملت همه را صلح نهاده» است و در پی سامان دادن زندگی بی‌دردسر و آرام و فرح‌بخشی برای این چهار روزی است که انسان‌ها نفسی می‌کشند و به دنبال آرزوی خوشبختی می‌گردند و راز آن را می‌جویند. بنابراین باید انتظار داشت نظام آموزشی و پرورشی که آقای مظفر برای آینده بی‌ریزی می‌کنند مبنی بر همین راه کارها و هدف‌های «سکولار» و فارغ از غوغای شریعت و سیاست باشد.

اما برخلاف آن می‌بینیم همین آقای حسین مظفر در گردهمایی انجمن‌های اسلامی معلمان نه از یونسکو دم می‌زند و نه از راه کارهای آن، بلکه می‌فرماید: «در اندیشه دینی، فردی که

تلاش سیاسی نداشته و به جامعه بی‌توجه باشد محکوم است. در اندیشه دینی، به همان اندازه که سیاست‌زدگی محکوم است، سیاست‌گریزی نیز محکوم می‌شود. در اندیشه دینی، سیاست کور وجود ندارد. و تشکیلاتی که کار سیاسی می‌کند، باید دارای سیاست روشن و آگاهانه باشد. تشکیلاتی که مجموعه‌ای است از نخبگان سیاسی باید با یک اندیشه مشخص به درجه‌ای برسد که موج آفرین و فرهنگ ساز باشد. با این مبانی و اصول تشکل‌ها روند سامان‌بخشی را در جامعه دنبال خواهند کرد. در سیاست مبتنی بر اندیشه دینی، قدرت هدف نیست، بلکه ابزاری است برای خدمت در راستای احساس مسؤولیت. اما در اندیشه مبتنی بر «سکولار» نفس رسیدن به قدرت، یک ابزار است» (۱۱)

توجه داشته باشید که وزیر محترم آموزش و پرورش این فرمایش‌ها را به عنوان رهنمود برای معلمانی ارائه می‌دهد که باید آن راه کارهای یونسکویی را در آموزش نوابوگان ما به کار بندند و آنان را برای زیستن و همزیستی آماده سازند! معلوم نیست این معلمان بیچاره به کدام ساز مسؤولان و برنامه‌ریزان آموزش و پرورش ما باید برفقند. باید «آموختن را در راه بهزیستی و همزیستی» به کار برند یا این که بکوشند «با یک اندیشه مشخص (کدام؟) موج آفرین و فرهنگ ساز باشند». دانش‌آموزان را برای «زیستن و فعالیت علمی» یعنی کار و زندگی آماده سازند یا این که هم و غم‌شان این باشد که اندیشه دینی دانش‌آموزان نه یک سانتی متر به سیاست نزدیک‌تر از حد معین باشد و نه یک میلی متر دورتر از آن! و از همه مهمتر این که نهایت دقت را به کار برند که دانش‌آموزان در عین اینکه «سکولار» را بزرگترین خطر می‌شناسند و از آن می‌هراسند راه کارهای یونسکو را فراموش نکنند و دقیقاً به کار بندند! و بدین‌سان بحران آموزش و پرورش ما را رفع و مشکلات آن را برطرف سازند!

- پانوش‌ها:
- ۱- کیهان، تاریخ ۵ خرداد، ص ۲
 - ۲- همانجا
 - ۳- نشاط، تاریخ ۶ خرداد، ص ۹
 - ۴- همانجا
 - ۵- همشهری، تاریخ ۶ خرداد، ص ۱۴
 - ۶- نشاط، تاریخ ۶ خرداد، ص ۲
 - ۷- همانجا
 - ۸- همشهری، ۹ خرداد، ص ۱۲
 - ۹- همانجا
 - ۱۰- صبح امروز، تاریخ ۸ خرداد، ص ۹
 - ۱۱- همانجا